

شاه شجاع با دلگرمی بطرف شیراز میرفت ناگهان امرای اوغانی و چرمائی
تفاق کرده فرار نمودند .

شاه شجاع که در اینوقت مریض هم شد و با کجاوه حرکت میکرد پس ازتفاق
اوغانیان و چرمائیان ناگزیر شد کرمان مراجعت نماید بعد از آنکه بهسودی یافت
تصمیم گرفت امیرسیور غنمش را گوشمالی دهد باین قصد بطرف نواحی گرمسیر کرمان
حرکت کرد سیور غنمش و اوغانیان درقلعه های محکم خود متحصن شدند و محاصره
بطول انجامید .

اوغانیان از شاه محمود استمداد کردند شاه محمود شاه یحیی را با جماعتی
از امرا بکمک امر سیور غنمش نامزد ساخت .

شاه یحیی که در این موقع ناظناً از شاه محمود آزرده خاطر بود و خود را زیر
دست امرای جلایری میدید و از همه جهت نا راضی بود محرمانه کاغذی بموی خود
شاه شجاع نوشته از رفتار خود اظهار پشیمانی کرد و طلب عفو نمود شاه شجاع در
جواب بخط خود این مکتوب را باو نوشت :

« طول الله عمره معلوم کند که مادام که آن فرزند در اخلاص و بک جهتی
راسخ و راسی باشد و آثار و علامت آن کما هو حقه مشاهده رود و محقق گردد که
بر خلاف گذشته است چگونه از عقل و مروّت و سعّت و عصیبت معذور و مرخص
تواند بود که عنایت و مرحمت دریغ دارد اما آن فرزند از مبدأ حال الی الیوم تا
عنایت ما را متردّد داشته و متلون بسته اکنون چون میخواهد که عذر ما فات نخواهد
و تجربه مراجع اهل روزگار کرده و قصد و عرض هر کس بر سنجیده .

موش روی مروّت ز چشم بی بصران	مده تقاب سلامت بدست پرده دران
که در طبیعت خنثی تفاربی نکند	میان خنجر پولاد و دوک بیوه زنان
ترا که مرکب مرداست ریران مراد	بکوش نا که نمائی را ابلق حدشان

بتجدید غبار نقار از صحیفه ضمیر محو کردیم و بجز عنایت و شفقت هیچ نقشی نمانده
 بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت بشرط آنکه نگوئیم از آنچه رفته حکایت
 بدین معنی مستظهر می باید بود و در این باب اندیشه نیکو می باید کرد و التوفیق
 من الله والسلام

شاه یحیی بر حسب مواضعه شی که نا شاه شجاع کرده بود چون از شیراز خارج
 شد عوض آنکه بطرف کرمان رود متوجه یزد شد مبارکشاه اینناغ و جمعی از امرای
 همدست شاه محمود به تعقیب او شتافتند و جنگی با او نموده از گشتند.

شاه یحیی چون یزد رسید جمعی را بخواستگاری سلطان یادشاه دختر نزرگی
 شاه شجاع بکرمان فرستاد شاه شجاع دختر را بعقد شاه یحیی در آورده یزد فرستاد.
 خلاصه شاه شجاع بعد از درد پا در کار جنگ با امیر سیورغتمش سستی میکرد
 و اندکی عقب نشست لشکر او عانی و هزاره حیاال کردند که شاه شجاع از جنگ ارسان
 و قصد هربمت دارد و ناو حمله بردند ولی شاه شجاع برگشت و آنها را متفرق ساخت.
 سیورغتمش و سایر سرکردگان بعد از تحصیل اطمینان بخدمت شاه شجاع
 آمده تسلیم شدند و شاه شجاع با رضایت خاطر بکرمان برگشت.

اندکی بعد شاه شجاع بعزم حمله بعارض نظری سرد سیر حرکت کرد در محلی
 موسوم بچهارگنند شاه شجاع الدین منصور بن مظفر بن محمد یعنی برادر کبوتر شاه یحیی
 از یزد بخدمت عم خود شاه شجاع رسید.

در عزل ذیل که بقرائن موکده موجوده در خود غزل در همین اوان توجه
 شاه شجاع بشیراز سروده شده بیت مقطع ظاهراً اشاره بملحق شدن شاه منصور شاه
 شجاع است. از این قبیل عزلها که ظاهراً در موقع متواری شدن شاه شجاع و عزم او
 ببارگشت بشیراز و اوان ورود او بشیراز سروده شده در دیوان خواجه حافظ بسیار است

که اگر نظر بمقتضیات تصریحی در آنها نیست ولی بشرایین میتوان اشارات تاریخی آنها
پی برد و شأن نزول آنها را حدس زد غزل مذکور این است :

سیم باد صبا دوشم آگهی آورد	که روز محنت و غم رو بکوتهی آورد
بمطربان صبحی دهیم جامه چاک	مدین نوید که باد سحر گهی آورد
بیابا که تو حور بهشت را رضوان	درین جهان ز برای دل زهی آورد
همپرویم شیراز با عنایت بخت	زهی رفیق که به ختم بهر هی آورد
بجبر خاطر ما گوش کاین کلاه نهاد	بسا شکست که نا افسر شهی آورد
چه نالها که رسید از دلم بخرمن ماه	چو یاد عارض آن ماه خرگهی آورد

رسیداً رایت منصور بر فلک حافظ

که التجا بجناب شهنشی آورد

متجاوز از یکسال بود که شاه شجاع در کرمان و حدود آن بسر میبرد و شاه
محمود بوضع ننگینی اسماً بر شیراز حکومت میکرد و در واقع تحت اراده امرای جلایری
بود تا آنکه دوباره تدریج مقدمات غلبه شاه شجاع فراهم شد تا این طریق که اوصاع
کرمان که از قدم در قلمرو حکمرانی بلکه خانه شاه شجاع محسوب میشد منقطع شد
گردگشان آن حوزه از میان رفتند تا مطمع شدند.

شاه شجاع که دست حالی کرمان آمده بود در باره مالی بیچنگ آورد یعنی
اضافه بر مالیات کرمان مالک اندوخته می شد که دولت شاه و همدستان او تا هزار نوع
ظلم و شرارت بدست آورده بودند و تا این مال سپاهی جمع کرد.

از طرف دیگر شاه نجفی با شاه محمود نفاق نموده تحت امر شاه شجاع درآمد
سلطان احمد هم ناظماً بشمان شده و با شاه محمود ننگدل و یک جهت بود.

امرای بغداد و تبریز هم چون مغول و ترک بودند و تا ایرانیان را مخصوصاً

۱ - در بعضی نسخه های معترض از جمله در نسخه خلخاللی چنین است «رساند رایت منصور

با اهالی فارس تجانس و علاقه نمی نداشتند و اصلاً عموم این طوایف دزد و سفاک بودند تا توانستند در قتل و غارت و ظلم بمردم شیراز کوتاهی نکردند بطوریکه عامه طبقات از مظالم آنها به تنگ آمده بودند .

خلاصه مردم شیراز ملاحظه نمودند که تبدیل با حسن شده بلکه شاه محمود سفاک و سقیه که بدون واجد بودن تدبیر و حسن سیاست و مناعت و قوت عزم پدر خود امیر مبارزالدین محمد تمام صفات بد او از قبیل تند خوئی و سفاکی و بدگمانی و بیرحمی و شقاوت را دارا بود بر آنها مسلط شده جماعتی از امرا و لشکریان جلابری دزد و بیرحم را که بجز بدست آوردن غنائم و آسیب رساندن بجان و مال و عرض مردم بیتی نداشتند بجان آنها انداخته است این است که اکابر و اعیان شیراز کلو حسن را بجناب کرمان روان کردند شاه شجاع جماعتی کثیر را باستقبال او فرستاده او را با احترام بیارگاه آوردند و او از طرف شیرازیان استدعای بازگشت شاه شجاع را بعرض رسانید شاه شجاع اگر اسان کامل العیاری نبود اقلأ آدم عادی و معمولی بشمار میرفت و فرق بین او و برادرش محمود فرق بین زمین و آسمان بود .

شاه شجاع فتوت و کرمی داشت اهل ذوق و شعر بود با اهل علم و ادب می نشست لطف طبع و حسن سیرتی نشان میداد سخت گیر و خشک نبود بر اهل ذوق و نظر سخت نیگرفت در بین مردم جامد و خشن آن عصر مرد آزاد منشی شمرده میشد بعضی اشعار گفته که تا اندازهئی از بانندی نظر حکایت میکند از جمله این قطعه که میتوان حدس زد در همان روزهای هریمت نابرقوه و سرگردانی در اطراف کرمان گفته شده باشد :

فرار قاف قناعت بگسترانم پر که جرنشیمن سیمرع بیستم در خور^۱

۱ - یکی از فراهم کنندگان سبک نوح الدین احمد و ریر که بطوریکه قلا اشاره شد اصل سبک مورخ بارپنج هشتاد و هشتاد و دو در کتابخانه شهرداری اصفهان مصحح و یک نسخه سواد آن مرد نگارنده است شخصی است نام هرالدین مطهر از شعرا و مصلاهی معاصر شاه شجاع که چهارده

همای همت خود را ز بهر مرداری
درون کشور عزلت چون تختگاه من است
بلا د مشرق و مغرب بدست آمده گیر
بکر کسان زهانه چرا کنم همسر
کلاه عزت باقی مرا بود افسر
همان بریم زد دنیا که برد اسکنند

صفحه از این جنگک فراهم آورده اوست یسی از صفحه ۴۳۳ تا صفحه ۴۴۷ نسخه منطبق بتکارنده و قسمت معظم این چهارده صفحه اشعار خود عزالدین مطهر است از غزل و قصیده و رباعی در ابتدای این چهارده صفحه که بدست عزالدین مطهر فراهم شده نوشته شده است :
«ما افصح عن لطائف المرتضى الاعظم صاحب جوامع الکلام فی نوابغ الحکم عمر النبی والذین مطهر اعلى الله شأنه»

و در آخر این قسمت این عبارت نوشته شده است : «حرره العبد الاصغر اقرمه اذنه المعنى مطهر بن عبداللہ بن علی النصیری احسن الله حاله و حقق آماله تذکرة لصاحبه الصاحب الاعظم مستجمع مکارم الاخلاق و محاسن الشیم خواصه تاج الدوله والدين احمد اعظم الله قدره فی منتصف رحب البرحم لسنه اثني و ثمانين و ستمائة حامداً لله و مصلياً لرسوله»

از جمله اشعار این سید عزالدین مطهر قصیده مطولیه است بهیمن وزن و قافیه در مدح شاه شجاع که پنج بیت از ابیات او را هم برسم تفسیر در آن قصیده آورده است اینک عن آن قصیده را در اینطرت می کنیم که نمونه دیگری باشد از سبک شعر گویندگان قرن هشتم هجری و معاصرین خواص حافظ شیرازی ، لکاتبه احسن الله حاله

حذر کن ای دل از آسیب روزگار هر	که چرخ شعله از است و دهر حیلت گر
بپیچ و خه مین مهر این سهر دوروی	بپیچ باب مه دل در این سرای دودر
طمع مکن گهر خوشدلی و پیروزی	که هست طارم پیروزه بیک بدگوهر
رهیچ خشک تراند تر از روی خرد است	همان و هر چه بود در جهان چون خشک و چه تر
بدست دیو شفا خاتم شفا بسیار	ببای بیک هوس شر ره هوا مسپر
چو جان ناب ندارد رسد جان مرجیر	جهان چری گذرد از سر جهان بگذر
مناج هر گرامایه را بیکان معروش	برای سود و ریاض عشوه سپهر بحر
چو یادگار بشر بست در جهان حرام	بخیر گوش که نامت بهیر نه که بشر
ببال و نال شوی و بدر غرور مکن	که میشود زلفا و قدر ها و هدر
جو غرق بحر می زود دست و پائی زن	ماد بگذرد آب حوادث از سر
بحوی نام و نشان از فضای کون و مکان	محوه امن و امان از سرای خوف و خطر
رسور سیه بر افروز آتشی در دل	که می ستاند با قوت آب از آذر
درون جان خود از سور دل مورکن	که شمع میشود از سوختن چینی اور
میار بش نظر زیب و زیست دنیا	چرا که هست آفتاب است مرد را ربور

بیك توجه مردانه میرسم جائی
بدار ملك سعادت کسی نیابد راه

که مرغ وهم در آنجا بیفکند شهیر
مگر بیاری توفیق و بخت نيك اختر

نشان دولت باقی است همت عالی
چو گشت صورت مقصود چار و دل منظور
در این معارضه از شعر پادشاه جهان
سنوده داور دوران خدیو دارا رای
جهان پناه نيك شاه خسروی که گروت
بعقل تابع حکم خدا و دین رسول
جلال دینی و دین زیب ملك شاه شعاع

کمال دولت باقی طلب که اولی تر
نظر بهر دو جهان کم کننده اهل نظر
جهان معدلت و داد و جان فضل و هنر
خجسته خسرو عادل دل سکندر در
نلك زفرش قدر و جهان ز قدرش فر
فضل جامع علم علی و عدل عمر
اوانفوارس غازی پناه فتح و طغر

مرسم تهنیتان پنج بیت آوردم
که هست ارد خرد پنج گنج پر گوهر

مراز قاف نعلت نگسرام بر
های همت سودرا رهبر مرداری
بلاد مشرق و مغرب بدست آمده گیر
مه مالک عزلت حوتحتگاه من است

که خورشیدین سیمرخ بیستم در حور
نکر کسان زمانه چرا کم همسر
همان مریم رد دنیا که رد اسکندر
کلاه عزت مانی مراسمزد افسر

بيك وجه مردانه میرسم جائی

که مرغ وهم حلالی بیفکند شهیر

دلا حقیقت عرفان همین اود شو
سو دعت این پادشاه عادل ان

شها طریقت مردان چین بود سپر
هلو همت این خسرو جهان سگر

چو معجزات ملوك الكلام ظاهر شد

بام حکم کلام الملوك سخن شمر

رهی ضمیر تو در پرده قصا رهبر
شده عبارت تو از مفاخر اقلام
ربك بحرك شیرین کلك خوش سعادت
حسن صورت لفظ تو ریس معنی
یاس معنی بکار اسواد حفا حوش
جوامع الحکم هیأت تو روح امرا
قرار منبر معنی عطیعت فصل و کمال
ندار ضرر، کرم صیرمی حاه و حلال
مرد رای تو مهر منیر گشته سپا

دل میر تو از سر فیس داده خبر
دریب عارض دلدار و طره دلم
هرار شور و شره در نهاد بیشکر
ملطف نیوه خط سو ریور دهر
چو وز ایمان تاسده از دل کافر
بواع الکلام مطلق توحان پرور
بهر کثیت تو خطبه میکند از بر
بام شرح تو سکه می زند بر زر
بجست علم تو سحر محیط گشته شمر

خلاصه آنکه چون اهالی شیراز دوره تسلط شاه محمود را با ایام حکومت برادرش شاه شجاع مقایسه میکردند برزوال دولت شاه شجاع تأسف میخورند و آرزوی نازگت او و از میان رفتن محمود را میکردند.

حلال قدر ترا اوج سرخ دست نشین
 نسیم لطف تو پیرایه نعیم بهشت
 حکایتی است ز قدرت خلق که گردون
 رحاک پای تو در چشم اختران سرمه
 بدیده حسن چهل تو دیده نرگس
 اساس چهل عالم نوشد خراب و یاب
 وجود و طبع تو از عقل و علم در عالم
 شدیم خلق تو گراشود نسیم صبا
 و ابیجدم جان جش تست راحت روح
 بدو مسکایی نرمت کسیکه ناده گرفت
 کهال بر تو موال بومکرمت پرداز
 ریشتی گرم و هدایت جمانگیرت
 بگلشن دل سایل درخت خشک امید
 نسیم لطف تو گریگندود بر روی حمیم
 سدوم قهر تو گریوزد بر روی بهشت
 ز تاب آتش تیغ مرور رزم شود
 ز سهم تو ترا شکسته دست چرخ کمان
 جهان پناها در مدح ذات ظاهر تو
 ولی چومهر حسرت شجاع عالم زند
 نسیم بدالی اگر که بسش بحر ذات
 در این سخن چه سخن گزوفور فضل و کمال
 معجزه را چو معجزه اعتراف سودی
 همیشه ما که بود مجمع ستاره سپهر
 در تو معلوم حورشید سلطنت نادر

حلال در آئی ترا روی مهر پای سپهر
 نسیم قهر تو سر مابه غذاب سحر
 کتابتی است ز زاریت فروغ هدایت اختر
 ریحل رخس تو در فرق آسمان امیر
 شیده صیبت حلال تو گوش میسنیر
 سرای مظلوم ز عدل تو گشت ریز و ذر
 شدت رحمت و فضل حدایرا مظهر
 کند مشام جهان بر شامه آبر
 خفا که بر روی گل ورد نسیم سحر
 مدام باشدش آب حیوه در ساغر
 حلال جاه و حلال تو حافظت گستر
 امید یافت بر لشکر نیار طهر
 ر ششم کریمت شکند شکوه ز
 حمیم طعمه زند بر عدوت کور
 شود رآش آن سلسیل خاک گستر
 سپهر محمود جان دستاره همچو شرر
 ز تاب بیع تو انکنده آفتاب سپهر
 شدت شعر معجزه ز آب خضر اطهر
 کجا فروغ دهد نور ذر آجر
 بود هزار جوین نسیم قطره اصغر
 گنده عقل و حره او بر این سخن باور
 روح یار سوی قله دعا آور
 مدام تا که بود معطلع خور از حاور
 سپهر نادر اچا کر و ستاره حشر

هزار سال حلالی نکام و نیش و براد

ر عمر و جاه و خرابی و سلطنت سرحدور

فصیح ترین و شیوآنترین زبان حال مردم شیراز در این عهد خواجه حافظ است که نه فقط او را ستوده و برای مقتضیات زمان و بحکم غریزه حفظ نفس هم که باشد حتی با یک شعر تظاهر بمدح او نکرده است بلکه با همه سلامت نفس و عنفت بیان و پاک قلمی که در خواجه حافظ سراغ داریم هر وقت فرصتی بدست آورده تأثر از اوضاع بد شیراز سبب شده که شاه محمود را با اشاره و کنایه بندی یاد کند و « اهرمن » و « دیو سیرت » بخواند و سلطنت او را در مقابل شاه شجاع از قبیل خود نمائی « باز » در مقابل « مرغان قاف » و « راع و زغن » در پیشگاه « عنقاء » بشمرد .

هر کس در دیوان خواجه حافظ ممارست بسیار کرده باشد و با طرز سخن و سبک غزل سرائی او و بهم آمیختن استادانه معانی مختلف با یکدیگر و ترتیب قصایا و تناسخ و مقارنات ذهنی و انتخاب الفاظ و تعبیرات مخصوص برای ابراز معانی و قائم مقام ساختن « معشوق » بجای « مدروح » و با مضامین عاشقانه غزل در پیرامون مدوح سخن گفتن و شخص مورد کراهت خود را با عبارات « رقیب » و « مدعی » و تعبیرات لطیفه

این شاه یعنی عزالدین مطهر در جای دیگر هم مدحی گفته که تقریبه معاصر بودن با شاه شجاع و نیز تقریبه قصیده موق که در مدح شاه شجاع است بطن قوی میوان حدس زد که در باره شاه شجاع روده است و آن مدح نیز در همین مجموعه تاج الدین احمد ورور مورخ سال هفتصد و هشتاد و دو مسطور است که عیناً در اینجا نقل میشود

مما فصیح من لطائف المرتعی الا عظم صاحب جوامع الکلم فی جوامع الحکم عز اللمه والذین مطهر اعنی الله شاه
 د حدارای صابر خیر و اداعی پامی بر
 قمر سیماء حور طهراء هم در سناه عمر ارا
 مارک روی صاحب رای کیان اصل نه من تن
 قناد اقبال رستم روز معدن دست و در یادل
 قضا عزم قدر قدر ملک ملک ملک مکست
 پناه رنده آدم مآب جمله عالم
 که سلطنت من سلطان من سلطان من سلطان است
 بر آن شاه جهاندار کی آثار عصر فر
 جهان آرای جان آسای راحت آر محبت بر
 فریدون فال قیصر مصر دارادار حیدر در
 عطا باش خطا پوش حرد معد هر پرور
 عطار دحر بر مره نرم کیون نرم نه منظر
 جهان عرب و دولت خدیو ملک و دفتر
 ستوده پادشاه دین حصره شاه اسکندر

حلیم الحلق حامی العلق حاجی الجور والشکوی

دریم الاصل عالم بس ذاکم دات و الجور

دیگر هدف طعن قرار دادن و امثال آن شده باشد بمقدار زیادی غزل بر میخورد که از مضامین آنها واضحاً برمیآید که گوینده در طی غزل سرائی و بیان افکار و معانی عالییه و جمع کردن لطایف حکمی با نکات قرآنی ناظر بحوادث و اوضاع و احوال خاصی هم بوده گاهی با اشاره از شخصی اظهار کراهت نموده و بشخص دیگر علاقه خاطر نشان داده از اوضاع و احوال مخصوصی نالیده یا بر عکس اظهار شادمانی کرده است. از طرف دیگر چون در حوادث تاریخی و اوضاع و احوال ملوک و امرا و وزراء و اکابر معاصر خواجه حافظ و بطور کلی در تاریخ سیاسی و اجتماعی قرن هشتم تسع لازم بعمل آید در برخی از آن عزلها مضامینی دیده میشود که کم یا بیش بر حوادث و اوضاع و احوال تاریخی منطبق میشود خاصه آنکه نمی توان فرض کرد که خواجه حافظ شیرازی با یکدیگر شور و شوق و حساسیت و عواطف لطیفه و آمهه دلپسنگی بشیراز از اوضاع و احوال عصر خود تأثیری حاصل نکرده باشد و آن تأثرات و انفعالات روحی در گفته های او منعکس شده و تأثیری نداشته باشد.

الته تصدیق میکنیم که نا تصریحی نمائید بعد از شصت سال نمی توان این اشارات را بطور قطع و یقین بر مورد معین و یا شخص خاصی منطبق نمود و هیچوقت از دائره حدس و احتمال نباید بیرون رفت و بطوریکه ملاحظه شده است ما هم کوشش داریم که از حدود اعتدال و دائره حدس و احتمال خارج شده راه افراط و مبالغه پیمائیم. ضمناً این نکته را هم باید ملحوظ داشت که مقدمات و مقاربات گاهی حدس را بر دیک بیقین و تقریب را همسایه تحقیق میسازد.

در هر حال اعم از اینکه اینگونه حدسها و تخمین ها صحیح باشد یا نباشد بهمانهائی است برای اینکه باز دگر از این فرصت استفاده نمودد چند غزل خواجه را زینت این صفحات قرار دهیم.

از غزلهایی که میتوان حدس زد که در ایام هجرت شاه شجاع از شیراز در

موقع تسلط شاه محمود بر شیراز یعنی در فاصله بین هفتصد و شصت و پنج و اواخر
ذیقعد هفتصد و شصت و هفت سروده شده باشد غزلهای دیل است .

دپرست که دلدار پیامی فرستاد	ننوشت سلامی و کلامی فرستاد
صد نامه فرستادم و آن شاه سواران	پیکمی ندواید و سلامی فرستاد
سوی من وحشی صفت عملی رمیده	آهو روشی کک خرامی فرستاد
دانست که خواهد شدم مرغ دل اردست	و رآن حظ چون سلسله دایمی فرستاد
فریاد که آن ساقی شکر لب سرمست	داست که محمودم و جامی فرستاد
چندانکه ردم لای کرامات و مقامات	هیچم خیر از هیچ مقامی فرستاد

حافظ نابد باش که واحواست باشد

گر شاه پیامی نعلامی فرستاد

عزل دیگر :

دیدم بخواب دوش که ماهی بر آمدی	گر عکس روی او شب هجران سر آمدی
تعبیر رفت یار سمر کرده میرسد	ای کاح هرچه رود تر اردر در آمدی
دگرش بخیر ساقی فرخنده فال من	گر در مدام با قدح و ساعر آمدی
خوش بودی از خواب دیدی دیار خویش	با ناد صحبتش سوی ما رهبر آمدی
فیض ازل برور و زرار آمدی بدست	آب حصر صبیه اسکندر آمدی
آن عهد یاد ناد که از نام و در مرا	هر دم پیام یار و خط دایر آمدی
کی یافتی رقیب تو چندین مجال ظلم	مظلومی از شی بدر داور آمدی
خامان ره رفته چه دانشد دوق عشق	درنا دای بجوی دلیری سر آمدی
آکو ترا سنگدای کرد زهنمون	ای کاشکی که پاش سنگی بر آمدی

گر دیگری بشود حافظ ردی رقم

مصول طبع شاه هنر برور آمدی

عزل دیگر .

سلام الله ما كرم النبالي
 على وادي الارك و من عليها
 دعا گوی عربان جهانم
 بهر مشرک که رو آرد خدا را
 منال ایدل که در زنجیر زلفش
 ر خطت صد جمال دیگر افروود
 نومی باید که باشی ز ربه سهل است
 بر آن نقاش قدرت آفرین باد
 فصك راحتى می کل حق
 سویدای دل من با قیامت
 گها یانم وصال چون تو شاهی

و حاوت المشای و المشالی
 و دارر باللوی فوق الرمال
 و ادعو بالتواتر و التوالی
 مکه دارش بلطف لا برای
 همه جمعیت است آشفته حالی
 که عمرت داد صد سال جلالی
 ریان مایه جاهلی و مالی
 که کرد مه کشد خط هلالی
 و ذکرک موسی می کل حال
 مساد از شوق و سودای تو خالی
 من بد نام رند لا انالی

خدا داد که حافظ را عرص چیست

و عام الله حسنی من سؤالی^۱

عزل دیگر

امت روایتج رند الحمی وزاد عرامی
 پیامدوس شیدن سعادت است و سلامت
 بیا بشام عربان ر آب دنده من بن
 ادا تعرد عن دی الارك طائر حیر
 بسی نماید که روز فراق یار سر آرد
 خوشادمی که در آئی و گویمت سلامت

هدای حالک در دوست ناد جان گرامی
 من المصلح عنی الی سعاد سلامی
 بسا ناده صافی در آنگشته شامی
 فلا تعرد عن روصها این حمامی
 رأیت من هصات الحمی قناب حیام
 قدمت حیر قدوم رأیت حیر مقام

۱- رای و صبح مصی کباب و سمرات مراجعه شود حواشی دیوان حافظ صوره ۳۲۵

(چاپ و رواب فرهنگ انعام حضرت اساد معظم آقای محمد مروی و گردیده)

عدتُ منك و قد صرت دائماً كهلال
 وان دعيتُ بخلد و صرتُ ناقص عهد
 اگرچه روی چو ماهت ندیده ام تمامی
 فما تطیب نسبی و ما استطاب منامی
 امید هست که رودت بحت یک به بینم
 تو شاد گشته هر ماندهی و من معلومی

چو سلك در خوشاب است شعر بر نوحا عبط

که گاه لعاب سبق میرد ز نظم بطامی^۱

عزل دیگر

رهی حخته رهائی که بار بار آید
 به پیش حیا حیا کشدم اناق چشم
 نکام عمر دگان عسکار بار آید
 ر سر نگویم و سر خود چه کار آید
 بدان امید که آن شهسوار بار آید
 بدان هوس که ندس رهگذار بار آید
 اگر به در خم چو گان او رود سرم
 مقم ر سر راهش نشسته ام چو گرد
 بدان عمر که بدان دل قرار بار آید
 گمان سوی آنکه دگر بو بهار بار آید
 چه حورها که کشیدند نایلان از دی

در نقش بند قصا هست امید آن حافظ

که همچو سر و دستم نگار بار آید

عزل دیگر

اگر آن طائر قدسی در دم بار آید
 دارم امید برین اشك چو باران که دگر
 عمر نگدشته به درانه سرم بار آید
 برق دولت که برفت از بطرم بار آید
 آنکه ناح سرم حلك کف نانش بود
 از جدا می ظلم تا سرم بار آید
 حواهم اندر عفش رفت بیاران عرب
 سحضم از بار ساند حرم بار آید
 گر شار قدم بار گرامی نکم
 گوهر جان بجه کار دگرم بار آید

۱- برای وضع عصبی نصاب و مسرات مزاجه شود عاقله دیوان حافظ صعه ۳۳۰-۳۲۹

(چاپ وزارت فرهنگ باهام حضرت آقای فروغی و نگارنده)

کوس نو دولتی از بام سعادت بزیم گر به بینم که مه بو سفرم باز آید
 مانعش غلغل چنگ است و شکر خواب صوح وره گر بشنود آه سحرم باز آید
 آرزو مندرخ شاه جو ما هم حافظ
 همتی نابسلامت ز درم باز آید

غزل دیگر :

خوش خبر باشی ای نسیم شمال که ما میرسد زمان وصال
 قصّة العشق لا انفصام لها قصمت ما هنا لسان القال
 ما سلمی و من بدی سلمی این جیراننا و کیف الحال
 عفت الدار بعد عافیة فاسألوا حالها عن الاطلاع
 فی جمال الکمال لب منی صرف الله عنک عن کمال
 یا برید الحمی حماک الله مرحما مرحما تعال تعال
 عرسه بزماک خالی ماند از حریغان و جام مالا مال
 سایه افکند حالیا شب هجر تا چه بارد شب روان حیل
 ترک ما سوی کس نمی نگردد آه از اس کبریا و جاه و جلال

حافظا عشق و صبری تا چند

دله عاشقان حوش است بنال

غزل دیگر :

بارب آن آهوی مشکین بختس بار رسان و آن سهی سرو حرامان بختن بار رسان
 دل آزوده ما را نسیمی تموار یعنی آن جان رتن رفته تن بار رسان
 ماه و خورشید بمنزل چو با مرتور شد یار مهر روی مرا نیز بمن بار رسان
 دند ها در طلب اعلی نمایی حوش شد یارب آن کوکب رحشان بمن بار رسان
 برو ای طائر ممنون همانون آواز دهن عنها سخن راع و رعس بار رسان

سخن این است که مانی تو بشوایم حیات
 دشنوی پیک خبرگرو سخن نار رسان
 آنکه بودی وطنش دیده حافظ یارب
 نمرادش ر عریسی بوطن نارسان

هرل دیگر

نه هر که چهره ترا فروخت دلبری داد
 به هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
 تو سدگی چو گدایان شرط مرد مکن
 علام همت آن رند عسافیت سورم
 وفا و عهد نکو باشد از بیامودی
 ساختم دل دیوانه و ندانستم
 هزار نکته نازکتر ر مو اینحاست
 مدار بقظه بینش ر حال تست مرا
 نقد و چهره هر آنکس که شاه جوان شد
 به هر که آینه سارد سکندری داد
 کلاه داری و آئین سرودی داد
 که دوست خود روش بسته پروری داد
 که در گدا صفتی کیمیاگری داد
 و گرنه هر که تو بینی ستمگری داد
 که آدمی صحنه شیوه پری داد
 به هر که سر تراشد قلندری داد
 که قدر گوهر بکدانه جوهری داد
 جهان بگرد اگر دادگتری داد

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه

که اطلب طبع و سخن گفتن دری داد

خلاصه صحبت در این بود که یکی از علل مهم دلگرمی شاه شجاع و اطمینان او
 به پشرفت خود بمرت و ارجار خاطری بود که شراربان ارشاه محمود پیدا کرده بودند
 و البته هم علت را بنوبه خود باید یکی از علل دلسردی و ترس و وحشت و بالآخره
 سکت و هریمت یافتن شاه محمود شعر د

صاحب فارسنامه مصری نوشته^۱ و کلو حسن از شرار نکرمان آمده بعرص
 پادشاه رساند که مردمان فارس از تعدی و احمقانه ترسیربان بستوه آمده استندعای
 شریف فرمائی شما را دارند و شاه شجاع در جناح تعجیل مسهر نایک آمده^۲

شاه شجاع با جماعتی از ارکان دوات خود از قبیل امیر معزالدين اصفهانشاه

و امیر اختیارالدین حسن و پهلوان خرّم و پهلوان طالب و امیر علاءالدین اداق روی شیراز بهاد امرا همه بواسطه علائقی که در فارس داشتند نایبیت و فاداری میکوشیدند. قطب الدین اویس و مطهرالدین شبلی دو پسر شاه شجاع در این سفر در رکاب پدر بودند و دو پسر دیگر او معزالدین جهانگیر و مجاهدالدین زین العابدین ناصر پادشاه در کرمان متوقف شدند.

از آنطرف شاه محمود با لشکری که از جهت عدد بیشتر از لشکر شاه شجاع بود باستقبال او شتافته و سر چاهان فرود آمد.

شاه شجاع در شهر نایک تصمیم گرفت که محمود را در عقب سر گذاشته یکسره شیراز برود شاه محمود هم در عقب او روان شد در ردیکی شیراز یعنی نزدیک بند امیر مدّاب یکپخته طرفین توقف نموده بگران یکدیگر بودند بالاحرح منصور شول با هزار سوار از طرف شاه محمود بمارره در آمد پهلوان خرّم هم که از راه مشهد مرعاب آمده مستحواسست باشکر شاه شجاع ملحق شود با او مقابل شد خود شاه شجاع هم با دو هزار نفر داخل معرکه شد لشکر منصور شول گریختند شاه شجاع تعاقب آنها در حرّک آمد در لشکر شاه محمود هریمت افتاد و خود او با عجاوه بطرف شیراز فرار کرد.

عنائم بسار جنگ شاه شجاع افتاد شاه محمود در اطراف شهر شیراز برول کرد شاه شجاع هم در ردیکی او فرود آمد در روز شامدهم دی القعه هفتصد و شصت و هفت در بل فسا دو برادر با یکدیگر جنگیدند و بطوری در لشکر درهم ریختند که غالب ارمعابو شناخته امشد کنار دیگر جنگ کردند در این جنگ محمود شکست خورده مداحل شهر رفت شاه شجاع هم در میدان سعادت خارج دروازه شهر فرود آمد.

مردم عموماً از شکست محمود و غلبه شاه شجاع خوشوقت بودند سرداران و امرا و بزرگان شهر و اطراف متعماً بر شاه شجاع فرستاده قول اکید دادند که چون شاه شجاع عزم شهر کند و ساروها و دروازه ها برسد دروازه ها را گشوده

اورا کمک نمایند و چون شاه شجاع بمیدان سعادت خارج دروازه شهر فرود آمد
کلویان پیغام دادند که همه مطیع فرمان او هستند.

شاه محمود چون تمایل اهل شهر و مناسبات دوستانه آنها را با شاه شجاع دانست
سخت بوحشت افتاده خود را مهبیای فرار از شیراز نمود و عاقبت روز یکشنبه بیست
و چهارم ذی القعدة هفتصد و شصت و هفت تهیه حرکت دیده شب از شهر بیرون رفته
بعجابه راه اصفهان در پیش گرفت.

در مدت غیبت شاه محمود از شیراز زن او خان سلطان^۱ دختر امیر غیاث الدین
کیخسرو اینجو شهر شیراز را اداره میکرد و برای سرکشی باوضاع ماروها و اطراف
شهر هر روز سوار میشد حتی یکروز از اسب افتاد و آسیبی بکمی از دنده های او
رسید شکسته بند خواسته پس از ستن پهلو دو ناره سوار شد.

پس از شکست شاه محمود و فرار او باصفهان خان سلطان صدر الدین اناری
وزیر^۲ شوهر خود را که بدوستی شاه شجاع متهم بود بقتل رسانده متعاقب شاه محمود
او هم بطرف اصفهان رفت.

پس از فرار شاه محمود سلطان عمادالدین احمد هم دست از مراقبت او کشیده
بخدمت شاه شجاع پیوست خلاصه شاه شجاع فاتحانه وارد شیراز شد.

میتوان احتمال داد که چند غزل ذیل در همین ایام یعنی در روزهای توقف

۱ - صاحب حبیب السیر خان سلطان زن بنت امیر مسعود شاه اینجو داشته است (جزء دوم
از مجلد سوم)

۲ - در دستورالوزراء در شرح حال او نوشته خواجہ صدرالدین محمد اناری وزیر
شاه محمود بود اما بنا بر آنکه نست شاه شجاع احلاس بیشتر داشت در وقتی که شاه شجاع بمرم
تسجیر اصفهان را نیت بصورت نشان برافراشت خواجہ صدرالدین خلومات متصدد و لشکریان را کم
کرد و آن معنی را در صورت کفایت بمرم شاه محمود رسانید و کیفیت این حیات بر صیر شاه
محمود روشن شده خواجہ را مهورول گرداید و تصریح صاحب روضه الصفا خواجہ صدر الدین
محمد اناری عمداً این کارها را میگرد که لشکریان از جانب محمود مأیوس شده روی بخدمت
شاه شجاع آوردند

شاه شجاع در میدان سعادت بیرون دروازه شیراز و روزهای اول ورود او بشهر
سروده شده باشد :

از جمله غزل ذیل :

که بشکر پادشاهی ز نظر مران گدا را	بملازمان سلطان که رساند این دعا را
مگر آن شهباب ثاقب مددی دهد خدا را	زرقیب دیو سیرت بخدای خود یناهم
ز فریب او بیندیش و غلط مکن نگارا	مژده سیاهت از کرد بخون ما اشارت
تو از این چه سود داری که میکنی مدارا	دل عالمی بسوزی چو عذار بر فردزی
به پیام آشنایان بنوارد آشنا را	همه شب در این امیدم که سیم صبحگاهی
دل و جان فدای رویت نما عذار مارا	چه قیامت است جانا که عاشقان نمودی

خدا که جرعه ده نو بحافظ سحر خیز

که دعای صبحگاهی اثری کند شما را

عزل دیگر .

و آن هوا عید که کردی مرواد از یادت	ساقیا آمدن عید مبارک بادت
بر گرفتگی زحر یقان دل و دل میدادت	در شکتم که درین مدت ایام فراق
که دم و همت ما کرد ز بند آزادت	مرسان بندگی دختر زر گو بدر آی
جای غم باد مران دل که بخواد شادت	شادی مجلسیان در قدم و مقدمت
بوستان سمن و سرو و گل و شمشادت	شکر آیزد که ز ناراج خران رخنه بیادت
ظالم نامور و دولت مادر زادت	چشم بد دور کز آن تفرقه ات باز آورد

حافظ از دست مده دولت این کشتی نوح

در به طوفان حوادث سرد نیادت

عزل دیگر :

ز روی صدق و صفا گشته با دلم دمساز	هر از شکر که دیدم نکام خوبست نار
رفیق عشق چه دارد از شیب و فراز	روندگان طریقت ره بلا سپرد

عم حبیب نهران به زکمت و کوی رقیب
 اگر چه حسن تو از عشق غیر مستغنی است
 چه گویمت که زسوز درون چه می بینم
 چه فتنه بود که مشاطه قضا آگینخت
 بدین سپاس که مجلس منور است بدوست
 غرض کرشمه حسن است ورنه حاجت نیست
 که بیست سینه ارباب کینه محرم راز
 من آن نیم که از این عشقبازی آیم باز
 ز اشک پرس حکایت که من نیم غم از
 که کرد لرگی مستش سیه برمه از
 گرت چو شمع جفائی رسد بسوز و بساز
 جمال دولت محمود را بزلف ایاز

غزل سرائی ناهید صرّفه ببرد
 در آن مقام که حافظ بر آورد آواز

غزل دیگر :

سحرم درات بیدار ساین آمد
 قدحی در کس و سرخوس بتماشا بخرام
 مزدگانی بده ای خلوتی نافه گشای
 گریه آبی مرغ سوختگان بار آورد
 مرغ دل بار هوا دار که ان ابروئی است
 ساقیامی بده و عم مخور اردشمن و دوست
 رسم بدعهدی ایام چو دید ابر بهار
 گفت مرخیز که آن خسرو شیرین آمد
 تا به بینی که نگارت بیچه آیین آمد
 که ز صحرای خشن آهوی مشکین آمد
 ناله فریاد رس عاشق مسکین آمد
 ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد
 که بکام دل ما آن شد و این آمد
 گریه اش بر سمن و سندان و سرین آمد

چون صبا گفته حافظ شنید از بلبل
 عنبر افشان تماشای ریاحین آمد

غزل دیگر :

ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی
 کلاک تو نازک الله بر ماک و دیس گشاده
 بر اهرمن بتاند انوار اسم اعظم
 در حکمت سلیمان هر کس که شک نماید
 در فکرت تو نهران صد حکمت الهی
 صد چشمه آب حیوان از قطره سیاهی
 مذلک آن تست و حاتم فرمای هر چه خواهی
 در عقل و دانش او خندید مرغ و ماهی

باز آنچه گاه گاهی بر سر نهاد کلاهی
 نیغی که آسمانش از فضا خود دهد آب
 کلک فوحوش بویسد در شان یار و اعیار
 ای عنصر تو مخلوق از کیمای عزت
 ساقی سار آبی از چشمه حرارات
 عمریست پادشاهها گرمی تپی است حاتم
 گر پرتوی رقیعت برکان و معدن افتد
 دایم دلت بخشد بر عمر شب شننان
 جائی که برق عصیان بر آدم صبی زد
 سرغان قاف داند آیین پادشاهی
 تنها جهان بگیرد بی منت سیاهی
 تعویذ جان فرائی افسون عمر گاهی
 وی دولت تو ایمن از وصمت نباهی
 با خرقها شو تپیم از عجب خائفاهی
 ایسک ز بنده دعوی وز محتسب گواهی
 یاقوت سرخ رو را بخشد رنگ گاهی
 گر حال بنده پرسی از باد صحکاهی
 ما را چگونه ریبد دعوی بیگناهی

حافظ چو پادشاهت که گاه می برد نام

ز بخش ز منت منما باز آنقدر خواهی

بطوریکه گفته شد شاه شجاع بعد از تقریباً دو سال دوری از شیراز باز در مطهرانه
 شیراز برگشت

شاه شجاع طبعاً مردی آزاد منش و شاعر و خوشگذران و برمی و اهل حال
 بود در این مدت که بواسطه هجوم شاه محمود و امرای جلالیری از مقر سلطنت خود
 شیراز متواری شده در کرمان دچار ابتلائات گوناگون گشته غالب آنان را به سماری
 و افسردگی گذرانده بود جماعتی از رهبانان و اهل طاهر که در آن عصر فراوان بوده اند
 در اطراف او جمع شده او را ملامت میکردند که بواسطه عدم توجه بوظایف شرعی
 و انحراف از حادّه بدر خود گرفتار آن بدبختی ها شده است خلاصه آنکه در این
 موقع که بر برادر فائق آمده بر سیر او مسلط گردید او را وادار نمودند که رسوم عهد
 بدر را تجدید کند و در تعظیم و تکریم رها د و متشرعین نکوسد و در امر معروف
 و نهی از منکر سستی ننماید

این بصاحب د شاه شجاع مؤثر واقع شده او را همدم رهبانان و روحانیون ساخت

گاهی بدرس مولانا قوام الدین عبد الله فقیه معروف حاضر میشد و شرح اصول ابن حاجب تصنیف خواجه عضد الدین ایچی را مباحثه میکرد مسند قضا را مولانا بهاء الدین عثمان کوه کیلوئی از بزرگان علمای شافعی واگذار کرد.

خواجه حافظ در قطعه می تاریخ وفات ابن بهاء الدین را گفته که مدحی هم دربر دارد و قطعه مذکور این است :

بهاء الحقی والدین طاب ثنواه	امام سنت و شیخ جماعت
چو میرفت از جهان اینست میتواند	بر اهل فضل و ارباب براعت
بطاعت قرب ایزد می توان یافت	قدم در نه گرت هست استطاعت
بدین دستور تاریخ وفاتش	بیرون آر از حروف قرب طاعت

« قرب طاعت » مساوی است با هفتصد و هشتاد و دو که سال وفات مولانا بهاء الدین عثمان کوه کیلوئی است.

وزارت راهم شاه شجاع در اینوقت بنخواجه قطب الدین سلیمان شاه سرخواجه محمود کمال تفویض کرد.

دیگر از کار های شاه شجاع در این وقت این بود که مولانا عثمان الدین

۱- محمود گیتی در ذیل تاریخ گزیده در ذکر فتح شیراز می در حوادث همه ایام که بر حسب قاعده او اخر سال هفتصد و شصت و هفت و یا اوائل سال هفتصد و شصت و هشت خواهد بود می نویسد : « و موت دیگر سریر سلطنت فارس بدات شریف شاه شجاع در این گشت و مسند قضا را سکاوت شاهی الزمان سلطان العمراء فی الدوران مولانا بهاء الدین عثمان کوه کیلوئی تربیت فرمود . » (صفحه ۷۰۳)

این محجر عقلایی در کتاب الدور الکامه می ایوان المانه الثامه (جلد دوم صفحه ۴۴۳) ذکر او را بوده و نام و نسب او را نحو ذیل یاد میکند « عثمان بن علی بن ابی بکر بن علی الصلجیوی بهاء الدین قاضی شیراز » و میر مگوبد که او قبل از سال هفتصد مولود شده و در هفتصد و هشتاد و دو وفات کرده است

گیتی را^۱ بمکه فرستاد و دو بیست هزار دینار باو داد که در مکه^۲ خاتقاهی برای مجاوران احداث کند و قطعه زمینی جهت مرقد او بخرد و چون خاتقاه جنب کعبه و مرقد او تمام شد خود شاه شجاع این دو بیت را راجع بآن گفت :

« بیاب الصفا بیت^۳ الم به الصفا لمن هوا صفی فی الوداد من القطر
تباعده الاعذار بالملك و العدی و لیس بعص من تمسک بالعدر »

شاه شجاع هم مانند پدر خود و بیز مانند شاه شیخ ابو اسحاق با یکی از خلفای عباسی مصر که در این وقت القاهر بالله محمد بن ابی بکر العباسی بود بیعت کرد و علما را بیز بر آن داشت که راجع باین بیاعت رسالات بنویسند این بیعت در سال ۷۷۰ هجری واقع شده است .

حافظ ابرو در تاریخ آل مظفر^۲ در حوادث همین سال که شاه شجاع بر شیراز مسلط شده می نویسد « که درویش رکن الدین که خلیفه شیخ حسن جویری بود در آن ایام که حواجه علی هونند نفوت شد متوجه فارس شد اول درویش محمد شاه را که بایب او بود پیش شاه شجاع فرستاد و از توجه خود اعلام داد شاه شجاع جوانی فرمود مشحون به عنایت درویش رکن الدین بقرب سیصد نفر سوار برگزیده وارد شیراز شد شاه شجاع حیلی از او توجه میفرمود و مخارج او را بخونی میداد بعد از چندی درویش رکن الدین بنگام داد که من خود فقیرم ولی این جوانان که در اطراف منند چشم بر آن دارند که صورت حال بکجا میرسد اگر شاه شجاع بخواهد خراسان را مسخر کنم

(۱) صاحب جامع التواریخ حسبی میگوید . « و یکی از اعمال صالح او (یعنی شاه شجاع) این است که مولانا غیاث الدین گیتی که مخدوم بنده کینه بود بمکه فرستاد تا در آنجا خاتقاهی حیه مجاوران حرم احداث کند و قطعه زمینی جهت مرقد شاه شجاع بخرد و دو بیست هزار دینار در از وجه حلال حرج آنجا کرد و او مرقد و آن را تمام کرد و آن عطیره مرقد شاه شجاع معروف است و آن خاتقاه در حسب حدیث آمده است و مجاوران در آنجا ساکن و در صفت آن شاه شجاع فرموده است بیت بیاب الصفا بیت^۳ الحج »

۲ - عکس نسخه پاریس معلق بآقای دکتر بانی .

و ضمیمه عراق و فارس نمایم شاه شجاع باو کمک کرد و او بخراسان آمد و سبزوار و نیشابور را مسخر کرد و فارسیان با بیلاکات بسیار بفارس برگردانید *

شاه شجاع بعد از آنکه در شیراز متمکن شد در اواخر سال هفتصد و شصت و هشت و دو باصفهان آورده پس از مختصر محاربه بی در قصر زرد^۱ شاه محمود باصفهان برگشت و سعیری نزد برادر فرستاد که من شیراز را بدون جنگ واکذار نمودم مقتضی است که شما بزرگواری کرده اصفهان را بمن واکذارید شاه شجاع قبول کرد و فرار شد که شاه محمود باینجه نهر سوار نزد شاه شجاع بیاید و اظهار اطاعت کند و از آن بعد سکه و خطبه بنام شاه شجاع باشد.

شاه محمود همه این شروط را قبول کرد و بدین طریق جنگ بین دو برادر خاتمه یافت و عهد و پیمان دوستی برقرار شد در جنگ تاج الدین احمد وزیر که در تاریخ سنه هفتصد و هشتاد و دو کتابت شده نسخه «فتح نامه اصفهان» مورخه ۱۷ ذی الحجه سنه هفتصد و شصت و هشت که راجع بهمین فتح و همین سال است و از منشآت جمال الدین حاجی منشی ملقب به منشی الممالک است مسطور است و ما این آن را برای مزید فائده تاریخی در این جا ثبت میکنیم :

فتح نامه اصفهان

چون چون عنایت اربی و یمن سعادت لم یزلی ابواب فتح و نصر بر چهرة روزگار همایون ما گشاده و اسباب طهر و بیروزی ایام عیمون را آماده است لاجرم روی بهره هم که بهم وفود توفیق هوا کب کوا کب عدد را رابد و حاوی میشود و عزم

۱ - نصر زرد با گوشه زرد نام قریه است از بلوک « سرحد چهار دانگه » از بلوکات سرد صیر فارس و این بلوک دارای سی و یک پارچه ده و واقع است در شمال شیراز و همه آن موسم است به آسباس بسافت بیست و چهار فرسخ در شمال شیراز ده صر زرد در شمال عربی آسباس است بمسافت پنج فرسخ (رحوم شود بدلیل صبح ۱۲۰) فک مقدمه حافظ طبع و رارت مرهنگ سنه ۱۳۲۰ بقلم استاد علامه محمد قزوینی

هر قضیه که مصمم میگردد تا آنجا که تأیید عساکر منصور را قاید و هادی میگردد و مایعلم جنود ربك الا هو سور صورۃ مصاحفی بر صحیفه ضمیر مرتسم شده که هاتف غیب اتمام آنرا نداء امجاح میدهد و بیرنگ استخلاص تملکتی بر لوح خاطر منتقش نگشته که ملهم سواب حصول آن را بقبول حسن تلقی مینماید و افواج دولت ادراک آن امتیبه را بروفق بغیة دواسبه استقبال میکنند و ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و مصداق این مقال و برهان این حال آنکه چون در کنف حیاطت ربانی و کنف کلائت یزدانی جل و جلاله و عم بواله عزیمت توجه بر صوب عراق مقرر فرمودیم و بمبارکی و طالع سعد نظار اصفهان رسیدیم و حومه آنجا مرکز رایات نصرت پیکر گشت و برادر اعزرا کرم امجد ارشد اشجع انجد صندر کامگار پیروز بخت دولت یار عضد الیمین محمود ابقاه الله تعالی کیفیت نزول مبارک معلوم کرد همانا ملقن عنایت و هدایت الهی که مفید الطاف و مفیض عواطف نامتناهی است معنی آیت الم یان المذین آمتوا ان تخشع قلوبهم لد کر الله و ما نزل من الحق نفهم او رساید و صدق فراست و رفورکیاست دقایق این موعظه حسنه دریافت و ار راه تدبیر و تفکر فواید آن برو مکشوف شد و بحقیقت دانست که الرجوع الی الحق خیر من التمادی فی الباطل اصل معتبر و نای معظم است و وقتی نکرامات دو جهانی و سعادات جاودایی فایز خواهد بود که تحرری رضاء ما را تالی فرایض داند و متابعت آراء عالم آرای را از روی یکدلی صلب العین سازد و امر و اشارت ما را در سر و صرا و شدت و رخا امام و مقتدی و دلیل و راهنما گرداند بنا بر توفیق که تکمال تعطف و مهربانی و اعتمادی که در شمول اشفاق و حمات جیبلی ما حاصل دارد از راه اعتدال درآمد و از سر بصیرت تمام پای در دایره استعطاق نهاد و تجدید دست در دامن محبت اصلی که حمل متین آن بهیچ تاویل قطع نمیتوان کرد زد و نادیدال رأوت فطری که من المهد الی العهد آن عزیز برادر رامندول و مسوط داشته ایم تششث بود و بحکم ان الله لا یعبیر ما تقوم حتی یعبیر و اما بانفسهم در باطن خود تغییری کرد که آثار آن در اندرون مبارک ما ظاهر شد

و سلسله اخوت را بسر انگشت لطایف معذرت چنان تحریک داد که آنرا بمسامع استرعا اصفا کرده مرضی و مشکور و مسموع و مقبول فرمودیم و هر غبار وحشتی که در این مدت برخواستی خاطر کیمیا خاصیت شسته بود بکلی برخاست و سوء ظن بحسن یقین مبدل گشت و طمانینه در مقام ربیت قرار گرفت چنانچه از طرفین هیچ کدورت معاند و موارد و مشارب برادری و مناهل و مشارع کمتر مهمتری از مجموع شوایب صافی شد و بصفا اول باز رفت بنوعی که امید واثق و رجاء صادق که بعد الیوم اساس آن چون جهات ست یابدار و مانند سمع شداد استوار باشد.

ولم ارا بقی من وصال مراجع الی الوء من بعد الفلی والتقاطع

درین اقسام صفت وضوح و سمت ظهور نابد والحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور چون ما را با وجود دیگر برادران و فرزندان صابی هیچ آفریده عزیزتر از او نیست و او را ذخیره اعقاب و مایه استظهار میدانیم و بعد فضل الله تعالی محل اعتماد می شناسیم مائیس آن عزیز برادر را ناسعاف مقرون داشتیم و روز جمعه سادس عشر ذوالحججه الحرام عمت برکاته خطبه و سکه تمام مملکت عراق و خوزستان بنام و لقب همایون ما مشرف گرداند و گوش و کردن عروس ملک بدان زیور زینت پذیرفت و جمیع اوامر و نواهی را ملتزم گشت و از حفظ مراسم ادب و رعایت دقایق خدمت هیچ باقی نگذاشت و بتارگی عهد ملاقات و مصاحبت که امداد آن بامتداد روزگار متصل باد تازه گردانیدیم و بوایر بر اع را بر لال شفقت تسکین دادیم و از جایین مضی ماضی گفتیم و صالح و صفائی که بنیادی محکم و فاعده ثابت دارد در میان آمد و از ادرون دلها استماع مفاقتند که

دع الوشاء بما فالوا و ما فعلوا بینی و بینکم ما لس ینفصل
بیا که بوی صلح است و دوستی و عنایت بشرط آنکه نگوییم از آنچه رفت حکایت

والحمد لله عالی احسانه قدر حج الحق الی مکانه شکر این نعمت که روی نمود و اس انفاق حسنه که دست داد همگی همت و کلی ست بر آن مقصود و مصروف فرموده ایم

که خاص و عام را در سایه معدلت و سامه^۱ مرحمت جای دهیم و جناح اشتمال بر احوال
 همکنان گستریم و عموم زبردستان را که ودایع حضرت آفریدگار عزشانه و عظم برهانه اند
 در حجب رأفت و عاطفت نگاه داریم چنانچه در ریاض آسایش و آرامش و ظلال امن
 و استقامت روزگار گذرانند راجر و ثواب و درجات آن دنیا و دینا و عاجلا و آجلا بحصول
 پیوند و روزگار دولت روز افزون و ایام همایون را مدّخر ماند و درین مهته عنان
 عزیمت هوا کب فرخنده بمراجعت صوب دارالملک معطوف خواهد بود این منشور
 نفعه الله تعالی فی الاقطار در قلم آمد و مرتضی و ملک معظم ملک السادة نظام الدین
 ملک محمود فرستاده شد تا ثواب ما و عصبه سادات و قضات و علما و عوالمی و ائمه
 و مشایخ و صدور و صواحب و اعیان و اکابر و اصول و پیشوایان و جمهور متوطنان
 دارالملک و ولایات فارس برین معنی واقف شوند و این خبر با قاصی و ادانی ملک
 دور و نزدیک مواعج برسانند و بقین دانند که در تدبیر اسباب فراغ مال و تیسیر ابواب
 رفاه حال ایشان بهمه غایتی خواهیم رسید و ابواع مراحم و عواطف دو باره عموم
 خلائق ارزای خواهیم داشت والله ولی العصمة و التوفیق و هو بتحقیق رحاه الراجین
 حقیق کتب بالامر العالی اعلاه الله تعالی و اجله فی السابع عشر من ذی الحجّة لسنة
 ثمان وستین و سبعمائه الهجریه باصفهان والحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی
 خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین رب احتم بالخیر والحسنی

خواججه حافظ شیرازی قصیده ئی در مدح شاه شجاع فرموده که با احتمال قوی
 در همین ایام یعنی اواخر ذی الحجّه هفتصد و شصت و هشت یا اوایل محرّه هفتصد
 و شصت و ده سروده شده است و قصیده این است :

شد عرصه^۲ زمین چو ساط ارم جوان از بر تو سعادت شاه جهان ستان

۱ - همان است در اصل

۲ - برای توضیح بعضی لغات و سیراب مراجعه شود متن دیوان حافظ و مقدمه و حواشی

که استاد علامه آخای محمّد قزوینی بر آن مرقوم فرموده اند .